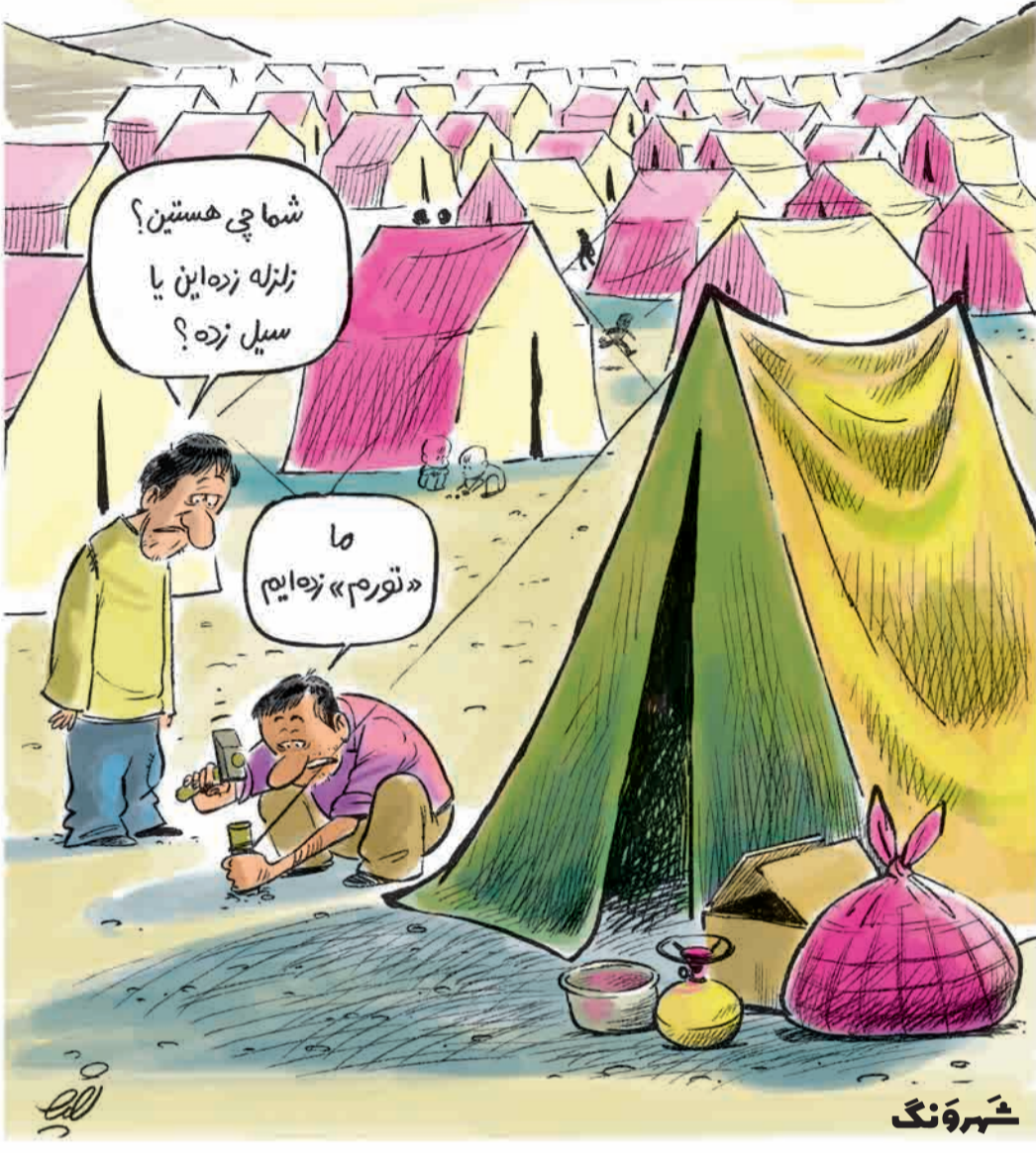


تماشاخانه

ناعیم تدین | کارتونست | naemator@gmail.com



مستأجران در کرمان و کرمانشاه به چادرنشینی روی آوردند



شهروند

پیراگتفر: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟
توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهروند»

شماره هشتاد و بیست و دوم



نایب رئیس مجلس هنگام نظم دادن به جلسه علنی: اون آقا کچله بشینه!

مسعود روشن پروه: داشتم مسابقه محله اجرایی کردم

پیشنهادات شهروند برای صدا کردن نماینده ها:

- آقای که گلابی می خوره
- خانم رنگین کمونی
- آقای موزه لووویر
- آقا کانال کولر ساز
- آقا لکسوس دوست
- آقا صدا بلند
- آقاهه که خیلی خمیازه میکشه
- #شهروند

شگردی

بیابانه گولاخ خان در خصوص روز جهانی بیابان زدایی



شهرام شهیدی
طنز نویس

خانم های رجل سیاسی و خانم های غیرسیاسی (چون در این کشور خانم فقط باید رجل باشد که در عالم سیاست بکنجد) و آقایان اعم از سیاسی و غیرسیاسی:

درد
اینجانب می خواهم امروز به مناسبت روز جهانی بیابان زدایی و به عنوان بادیگارد طبیعت، کمی در باب آتش سوزی های اخیر در جنگل ها و مراتع کشور و نقش ما در این آتش سوزی ها با شما صحبت کنم. ابتدا به عنوان مقدمه باید عرض کنم در طبیعت، هر درخت ابتدا نهال کوچکی است و هر برگ از جوانه های زاده شده. اما در وضع غیرطبیعی، مرحله نهال و جوانه حذف و یک نفر بدون طی مراحل اولیه شکل گیری، به صورت فرتی و قضاوتی و البته با کمک پیوند زنی خوب بدون گذراندن دوره کارشناسی، یکپو می شود مدیر، مدیرعامل و مدیرکل.

این را گفتم که عرض کنم ما می توانیم بفهمیم چرا اوضاع طبیعت ما این شکلی است و صد پله یکی رفتن در «مدیریت» و البته «کسب ثروت» چه عواقبی دارد. از نظر ما، شما مقامات مسئول و البته برخی مردم - که همیشه نشان داده اند به اندازه برخی مسئولان، پتانسیل مدیر شدن را دارند - معتقدترین افراد به شعری از فروغ فرخزاد هستید. این درست که همیشه به او تاخته اید و حاضر نبوده اید مگر در خفا اسم او را ببرید اما ما می دانیم که شما از ته دلنان به یک شعر او باور دارید. البته در واقع این علاقه به برادر اوست؛ چراکه فروغ سروده: «برادر، شفای باغچه را در انهدام باغچه می داند»

این روزها همه در هر مقام و قامت و شکل و شمایل «شفای جنگل را در انهدام جنگل» و «شفای رود را در انهدام رود» و «شفای حیوانات را در کشتار و شکار حیوانات» می دانند.

ما معتقدیم عمر برادر فروغ فرخزاد به دنیا نبود، وگرنه مدرن ترین شیوه مدیریتی جهان را پایه گذاری کرده و در یونسکو ثبت می کرد. مدیریتی که حتما برای کاهش سوانح هوایی در بلندمدت به نحوی برنامه ریزی می کند که کلیه هواپیماها در کوتاه مدت سقوط کنند.

این آینه تمام قدی از ماست. من و شما. مرئوسان و رئیسان. زنان و مردان. خردسالان و کهنسالان. ما اگر در هیچ عقیده و نظری یکرنگ و یکدل نباشیم در #تابودی_جنگل ها هم آری و همراه هم هستیم. گویی شعار روشنفکرانه مان این است: «من درخت ها را از بین می برم، پس هستم»

پس تا دیر نشده به یاری سیل و آتش سوزی بستانیم و تمهه درخت باقیمانده در این دیار را نابود کنیم، به نحوی که برسیم به جایی «که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان». اگر معتقدیم برای شفا یافتن فرزندانمان، انهدام باغچه ضروری است حداقل این کار را به نحو احسن انجام دهیم. شاید بعد از نابودی زمین مان به مرحله بعدی بازی پرتاب شدیم.

فلکه اول



بدون شوخی از زبان یک مقبول آرزودری! من دو سه روز پیش مردم اگر می خواهید بپرسید که چرا مردم اول باید در مورد بخت و اقبال باشما حرف بزنیم. از قدیم گفته اند که بخت و اقبال هر کسی جوری رقم خورده شانس من هم این جوری بود. وقتی که مردم سنی نداشتم. از ارم هم به کسی نرسیده بود. شاید اگر بزرگ می شدم قضیه فرق می کرد اما خب بچه ها همیشه معصومند. آن هم توی سنی که من بودم. داشتم راهمان را می رفتم شانس است دیگر از بین آن همه دست و پا پای من باید لیزی می خورد. دقایق بعدش را درست یاد نیست، کمی گیج و متنگ بودم. شانس است دیگر. شما گاهی بهش می گوید جبر جبر جبر! مثلا شاید اگر در فنلاند به دنیا می آمدم این طوری نمی شد. شاید بعد از سقوط من را برمی داشتند و می بردند پیش پزشک متخصص که مطمئن شوند حال خوب است. شاید اصلا کسی بعد از سقوط

من رانمی دید و کاری به کار نمی داشت تا خودم خوب شوم. شاید اگر دقیق دقت زودتر یاد برتر لیزی می خورد. من آن «ادم» همان رانمی دیدند. شانس است دیگر. تصاویر گنگی از آن دقایق توی ذهنم دارم. تصاویر گنگی با صدای فریاد و درد. برای همین نمی توانم خوب شرحش بدهم. اما مطمئنم شما جزئیات قتل را بهتر از من دیده اید. فیلمش همه جا پخش شده. بعضی ها می گویند اگر بزرگ می شدم وحشی و درنده خومی شدم، شاید حق با آنها باشد. شاید حداقل در آن شرایط می فهمیدم وحشی گری چقدر می تواند او را بگیرد. شاید می توانستم بفهمم وحشی بودن چه حسی دارد. شاید در نهایت می توانستم تصمیمم را بگیرم و بفهمم بالاخره کدام وحشی تر و درنده خوترم. ما یا شما. پانویس: این متن قرار بود طنز باشد. اما ما توله خرس ها خیلی بلد نیستیم طنز بنویسیم، مخصوصا اگر به طرز درناکی شکنجه شده و به قتل رسیده باشیم.

کوچه اول



آدم شناسی کمال تیریزی | امیر مسعود فلاح | کمال تیریزی در واکنش به نقدهای تند مسعود فراستی به فیلمش گفته «او یک آدم ریشوی نامحترم است». ما که هر جرو و دانشجوی رشته سینما نیستیم اما خواستیم کمکی به بچه های این رشته بکنیم شاید تو امتحانشون سوال اومد آدم شناسی کمال تیریزی را شرح دهید. جواب: آدم ها از نظر استاد به چند دسته ریشوی نامحترم، ریشوی محترم، سیبیلوی جذاب، سیبیلوی چندش، تهریش دار لعنتی و دلربا، تهریش دار دل به هم زن، شیش تیغه دوست داشتنتی، شیش تیغه نفرت انگیز، کچل دلبر، کچل دافعه دار، موبلند چالش برانگیز و موبلند رقت برانگیز تقسیم می شوند. احتمالا او در مورد بقیه هم نظراتی داشته که بنا به دلایلی آنها را مطرح نکرده است.

بشت شمشاد

هیچ کس تنها نیست

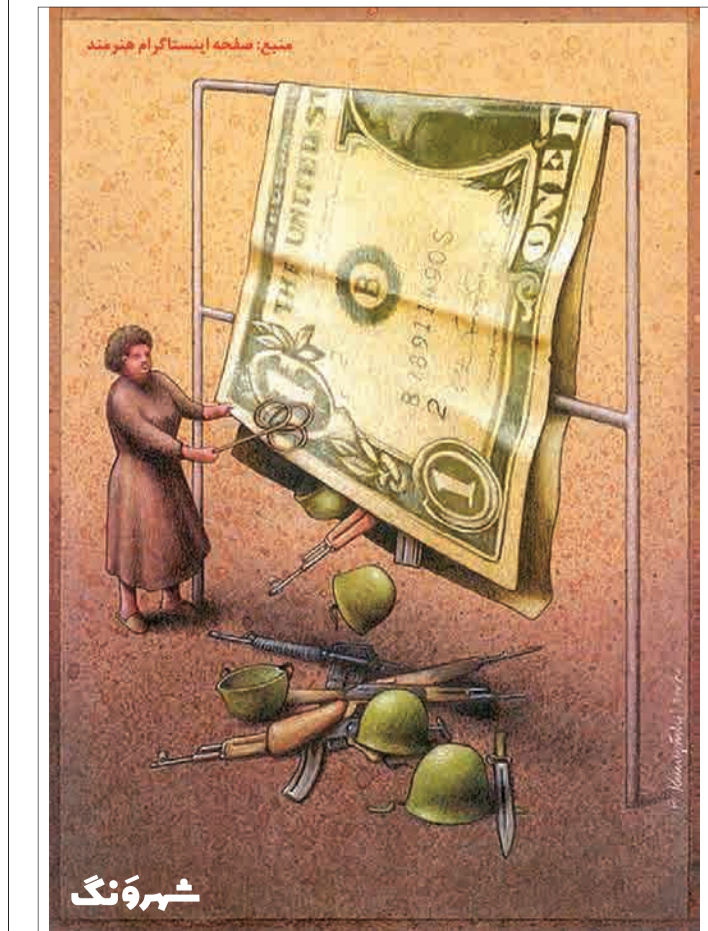


شهاب پاکنگر
طنز نویس

بازی کثیف تموم شده. گفتم: «هیچی! نهایت بتونم ده تومن از بابام اینا قرض کنم، بذاریم رو پول پیش اینجا!» یک دفعه تلفن خونه زنگ خورد. گوشی رو برداشتم، صدای یک انگران ضبط شده بود که می گفت «آب قطعه! انگران نشابین با منبع های آب...» نداشتم حرفش تموم بشه و گوشی رو قطع کردم. اوضاع دیگه داشت از کنترل خارج می شد. دو تایی مون گوشی هامون رو خاموش کردیم و تلفن خونه رو هم از پرز کشیدیم. فقط به همدیگه نگاه می کردیم. نیم ساعت همین جوری گذشت که همرس گفتم «بین من می رم بخوابم، تو نمی خوابی؟» بهش گفتم: «نه من الان خوابم نمیاد!» اونم جواب داد: «باشه منم خیلی سر درد دارم! شنب بخیر.» همرس رفت خوابید، بعد از چند دقیقه زنگ در خونه رو زدن. از پشت آیفون پرسیدم: «یه آقای جوانی گفت: «سلام! شما تا حالا قوتوی کرمان استفاده کردین؟ ضدافسردگی و درمان قطعی.» در حالی که داشت همینجوری توضیح می داد، گوشی آیفون رو گذاشتم. همون موقع تلویزیون داشت به تبلیغ پخش می کرد که می گفت: «هیچ کس تنها نیست»

دفعه بازم عوض شد و یه سری کلیب اومد «کلیب های خاک بر سری! خخخخ.» همزمان هم برای گوشی همرسرم یه پیام اومد که «که می خوای ببینی تو گوشی همرسرت چه خبره! پلیکیشن مچش رو بگیر و نصب کن، شیش گیگ اینترنت رایگانم می ده! من خودم اول باورم نشد، ولی دو تا سه گیگ گرفتم!» به همرسرم گفتم: «بین ما دیگه آرامش نداریم. تو رو خدا حرفت رو کامل بزن، اینترنت سو-بر داشت نکنه.» همرسرم مثل من ترسیده بود، یه دفعه برام توی تلگرام یه پیام اومد «اونی که دنبالش تو دست منه! با استرس خدافظی کن! دمنوش های آرامش را فقط از ما بخواهید.» همرسرم گفت: «بین شهاب جان! منظور من این بود که مگر مسئولان زحمتکش نگفته اند که قیمت ها پایین آمده!» گوشی همرسرم صدا داد و یه دفعه یه پیام ناشناس برایش اومد که «جیره خوار بدبخت! یه روز پیدات می کنیم!» جفت مون خیلی ترسیده بودیم، اما اون به خودش مسلط شد و گفت: «حالا چقدر پول داری واسه رهن؟» هر دو مون منتظر بودیم ببینیم باز اتفاق جدیدی میفته یا نه. چند دقیقه هیچ پیامی نیومد و جفت مون خوشحال شدیم که بالاخره این

شهر فرنگ | پاول کوژینسکی | کارتونست



شهروند